



بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا به همه‌ی برادران و خواهران عزیز و مسؤولان گرامی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خوشامد عرض می‌کنم. بنده شخصاً این دیدار را در درجه‌ی اول، با این هدف قرار گذاشتم که اظهار ارادتی به این کانون و گردانندگان آن و شما کرده باشم؛ چون حقیقتاً در این چند سال - همان‌طور که آقای چینی فروشان فرمودند - من نگاهی از دور بر تلاشها و زحمات شما داشته‌ام.

بدیهی است که آن همه کارهای ظریف و کم‌مدعا و در نقاط دوردست و آن همه احساس مسؤولیت، تنها با مخاطبانی که قاعدتاً اهل تبلیغ نیستند، به آسانی قابل دیده شدن از نزدیک هم نیست؛ چه برسد از دور! لیکن از آنچه که شده و از آنچه که دیده می‌شود، می‌توان آنچه را که از دور به چشم امثال بنده هم نمی‌آید، حدس زد. به‌رحال من از زحمات یکایک شما عزیزان، بخصوص مدیران عزیز و گردانندگان کارها و دنبال کنندگان سیاستهای اصلی این کانون، حقیقتاً متشکرم و امیدوارم خداوند به شما توفیق دهد و بتوانید این مسؤولیت سنگینی را که طبیعت این کانون و نام آن و مسؤولیت پذیرفته‌ی آن بر دوش هر کسی می‌گذارد که به آن مستند است، ان‌شاءالله به بهترین وجهی انجام دهید. شما با اخلاص و همه‌ی توان و شوق و عشقی که دارید، کارها را می‌کنید؛ خدای متعال هم نتایج را مترتب خواهد کرد و ان‌شاءالله به کار شما برکت خواهد داد.

جمله‌ای راجع به مسأله‌ی کودکان و نوجوانان عرض کنم: حقیقتاً باید بگویم که اگر مسؤولان امور فرهنگی کشور بخواهند مسأله‌ی کودک و نوجوان را آن‌چنان که هست، مورد اهتمام قرار دهند، من خیال می‌کنم خیلی از آنهايي که مسؤولند، از ساعات خوابشان هم خواهند زد تا به این مسأله بپردازند. امروز قضیه‌ی تربیت کودک و نوجوان، با گذشته‌های دور - حتی با گذشته‌های نه چندان دور، مثلاً با بیست سال پیش - خیلی تفاوت کرده است. ما می‌خواهیم از این نسلی که امروز مثل ماده‌ی خامی و مثل ذخیره‌ای در اختیار یکایک ماست، چه ساخته شود؟ آینده‌ای را که آنها خواهند ساخت و پرداخت و پیش برد، چگونه تصویر کرده‌ایم؟ اگر حقیقتاً به آرمانهای اسلامی و ملی و عظمت ایران و ایرانی و جبران راهی که دستهای استبداد سیاه در این صدوپنجاه سال، دویست سال اخیر ما را در آن کشانده است، فکر می‌کنیم؛ اگر اینها برایمان مهم است و به آینده به معنای حقیقی کلمه اهمیت می‌دهیم، پس بایستی به تربیت کودک و نوجوان خیلی بپردازیم، درباره‌ی آن خیلی فکر کنیم و اهمیت آن را خیلی بشناسیم؛ که احساس می‌کنم برای برخی از مسؤولان امور فرهنگی - دست‌اندرکاران - مسأله به این شکل مطرح نیست! میل به دانستن نتیجه انقلاب امروز کودک ما - چه برسد نوجوان - آگاهی و هوشیاری‌ای دارد که داده‌ی تردیدناپذیر جو و فضای انقلاب است. در گذشته این آگاهیها، این آزادیها و این روح استفهام و این میل به دانستن، نبود.

دسترسیهایی هم وجود دارد که در واقع دسترسی کودک ما، یک منبع فرهنگی نیست؛ بلکه با دید درست، دسترسی مراکز هدایت‌کننده‌ی فرهنگ در سرتاسر دنیا برای القای مقاصد استعماری به کودک ماست. قضیه از این طرف مطرح است. وقتی که ما از یک متاع فرهنگی فاسد که از طرف دشمن کشور، دشمن مردم، یا لاقلاً یک بیگانه‌ی بی‌علاقه - از این که دیگر کمتر نیست - حرف می‌زنیم، بعضی خیال می‌کنند که ما از دسترسیهایی فرزندان خودمان ناراحت و نگران هستیم یا شکایتی داریم. می‌گویند: «آقا! جوانند، بگذارید بفهمند!» کأنه ما می‌خواهیم جوانمان نفهمد! ما از دسترسی بیگانه به ذهن فرزند خودمان نگرانیم. قضیه از آن طرف، قابل مطالعه و بررسی است.

بچه‌ی شما در آغوش شما، در مدرسه‌ی شما، در کتابخانه‌ی کانون و جلوی شماست و شما برای او فکرهایی، آینده‌ای و امیدواری‌ای دارید. ناگهان مشاهده می‌کنید دسترسی یک نفر که حداقل بیگانه است - شما با این بچه خویشاوندید، شما معلمش، پدرش، یا مربیش هستید؛ لیکن او بیگانه و بی‌علاقه به سرنوشت این بچه است - به این بچه، از راه همین کالاهای فرهنگی متداول و رسانه‌های گوناگون خبری و فرهنگی، بیشتر از شماست! این، جای نگرانی است و امروز این وجود دارد؛ چه من و شما بخواهیم، چه نخواهیم!



نتیجه چیست؟ این است که ما باید گردش کار را تندتر کنیم. ما باید بیشتر تلاش کنیم و می‌توانیم. من اعتقاد دارم ما می‌توانیم بهتر، عینی‌تر، دقیق‌تر و سریع‌تر کار کنیم و نگذاریم. ما جوانان خودمان را تربیت کنیم. پس نکته‌ی اول، در مورد اهمیت کار بر روی کودکان و نوجوانان است. من به شما عرض کنم که شما مربی عزیز، شما که در کتابخانه با کودک مواجه می‌شوید، شما که قصه می‌گویید، شما که کتاب می‌فرستید، شما که کتاب می‌خوانید و شما که در کار هنری و آفرینش هنری خودتان، آن کودک را مخاطب قرار می‌دهید، بدانید که الان درست روی نقطه‌ی اصلی و اساسی حرکت می‌کنید. شما درست آن کاری را که باید انجام گیرد انجام می‌دهید. آن کسی می‌تواند از کار خود، شاد و خشنود و از رضای الهی خاطر جمع باشد که خلأ لحظه را پر کند. خلأ لحظه این است و شما این خلأ را پر می‌کنید. پس، این نکته‌ی اول در مورد اهمیت کار بر روی کودکان و نوجوانان است؛ یا به تعبیر بهتر، برای کودکان و نوجوانان است که در حقیقت برای آینده، برای خانواده‌ها، برای کشور و تاریخ است. اهمیت هنر و ادبیات!

نکته‌ی دوم، در مورد اهمیت هنر و ادبیات است. کشور ما خوشبختانه کشور هنر و ادبیات است. نمی‌خواهم به طور مطلق و بی‌مطالعه ادعایی را بکنم که حالا در خیلی از رشته‌های هنری، یا بلد نیستیم، یا عقبیم، یا مقلدیم! در این بحثی نیست؛ لیکن طبیعت این تاریخ، بیشتر یک طبیعت ادبی و هنری است و گذشته‌ی ما، طبیعت ما و ادبیات خیلی قوی ما هم این را نشان می‌دهد.

ده نکته در ادبیات، حائز اهمیت است: یکی پیش بردن ادبیات در هر عصری که به عهده‌ی کسانی است که سروکارشان با ادبیات است و در هر بخشی از بخشهای ادبیات، نسبت به آن آگاهی، توانایی و خبرویت دارند. یک نکته خرج کردن درست ادبیات در سطح کشور، در سطح جامعه، یا در سطح جهان است؛ هر جایی که در بُرد ادبیات ماست. البته روزی از قسطنطنیه، یا از استانبول تا آسیای شرقی، بُرد ادبیات ما بود. خوب؛ زمانی این‌طور بوده است؛ زبان فارسی، زبان دیوانی کشور عثمانی بود. در همان زمانی که کشور عثمانی دائماً با ایران جنگ داشت، نفوذ زبان فارسی آن‌چنان بود که منشی و دبیر دستگاه عثمانی کار خودش را با خط فارسی، با عنوان فارسی، با تعبیر و زبان فارسی و با شعر فارسی راه می‌انداخت! از این طرف هم - طرف شرق - حتی تا هند و چین، زبان فارسی بُرد داشت. زبان مذهبی بود؛ زبان اداری، زبان دبیران و منشیان و زبان ادبیات و هنر بود.

امروز این دایره محدود شده است. البته بعد از انقلاب مقداری گسترش پیدا کرده؛ ولی قبل از انقلاب بر اثر تنگ‌نظری و نادانی و بی‌سوادی مسؤولان کشور در دوره‌ی اواخر قاجار تا آخر زمان محمدرضا پهلوی، زبان و ادبیات فارسی انحطاط پیدا کرد. با این‌که ما در همین دوره، انصافاً شخصیت‌های خوب ادبی، شاعر و نویسندگی بزرگ هم داشتیم، لیکن از لحاظ گسترش سیاسی و از لحاظ قدر و قیمت بین‌المللی، در پایینترین وضعیت قرار گرفتیم! علت هم این بود که در مهد زبان فارسی - یعنی ایران - کسانی که متصدیان امور بودند، از زبان فارسی تبری می‌جستند! این نهایت انحطاط است. عده‌ای راجع به تغییر خط حرف می‌زدند و عده‌ای در مورد به کار بردن لغات و اصطلاحات فرنگی افتخار می‌کردند و خودشان را در مقابل آن کوچک می‌دانستند! آن جایی هم که می‌خواستند فارسی‌سازی کنند، حتی لغت‌سازی فارسی‌شان نوعی اظهار ارادت به لغت بیگانه بود! واقعاً از چیزهای عجیبی که انسان مشاهده می‌کند، این‌که یک دستگاه لغت‌سازی در ارتش زمان شاه وجود داشت؛ آنها می‌نشستند و لغتی را از لغتنامه‌ی کهن فارسی انتخاب می‌کردند که یک نوع شباهتی به زبان خارجی داشته باشد! گاهی هم لغت فارسی جعل می‌کردند؛ لغت‌سازی می‌کردند. البته لغت‌سازی، کار جایزی است؛ به شرط این‌که آن کسی که لغت‌سازی می‌کند، صلاحیت این کار را داشته باشد - اشکالی ندارد، پیشرفت زبان است - اما آنها صلاحیت داشتند یا نداشتند، کاری ندارم؛ لیکن لغت‌سازی‌شان با توجه به لغت خارجی بود! «تک» را در مقابل «اتک» و برای تقلید از «اتک» می‌آوردند! «چالش» را برای تقلید از «چلنج» می‌آوردند! این‌طور لغت‌سازی می‌کردند. از این قبیل، زیاد است و شاید اگر کسی واقعاً دنبال کند، بتواند یک دفتر از این‌گونه لغتهایی که عمدتاً بر محور لغت انگلیسی می‌گشته، بیابد. خوب؛ وقتی که در مهد زبان فارسی، زبان فارسی این‌گونه مورد بی‌اعتنایی است که بلد نیستند درست فارسی حرف بزنند، انتظار پیشرفت آن بیجاست!



يك وقت يك نخست وزير عرب زبان، در زمان رياست جمهوری بنده آمده بود با من ملاقات می کرد - يادم نيست که رئيس جمهور بود يا نخست وزير - وزير خارجه اش هم پهلویش نشسته بود. با من عربی صحبت می کرد، يك جمله را خواست بگويد، آن مفهوم را نتوانست در عربی پيدا کند! هرچه فکر کرد، دید يادش نمی آيد. به طرف وزير خارجه اش برگشت و به فرانسوی پرسيد که اين چه می شود؟ آن مفهوم را به لغت فرانسوی گفت و عربی معادلش را به رئيسش گفت؛ آن وقت ايشان به من گفت! جالب اين جاست که من به عنوان مخاطب او که زبانم هم عربی نبود، آن معادل را می دانستم و برايم سخت نبود! من فارسی زبان بودم و آن آقا لغت عربی خودش را بلد نبود و از راه لغت معنی فرانسوی - عربی، از وزير خارجه اش پرسيد! من در دلم گفتم بيخود نيست شما اين قدر بدبختيد که زبان خودتان را هم بلد نيستيد؛ در حالی که شما رئيس کشورتان هستيد! عزيزان من! اين وضع، قبل از انقلاب در ايران هم وجود داشت. خیلی تعجب نکنيد؛ زبان خودشان را بلد نبودند!

تو در اوج فلک چه دانی چيست  
که ندانی که در سرايت کيست

تو در داخل خانه ي خودت اين گونه حرکت می کنی، آن وقت دلت می خواهد که زبان به بنگال و به چين و ماچين و به قسطنطنيه برود؟! معلوم است که زبان، محدود می شود.

البته بعد از انقلاب، تا حدودی تکان خورد. امروز در مناطق جزيره العرب - اينها که عرض می کنم، اطلاع است، حدس و تخيل نيست؛ خبر دارم - عربی که مثلاً اهل منطقه ي احسا و قطيف (123) است، که هيچ وقت ممکن نبود يك کلمه ي فارسی هم ياد بگيرد، با نشستن پای راديو و تلويزيون فارسی ايران - که تلويزيون را با بشقاب می گيرد - زبان فارسی می آموزد؛ يعنی می تواند فارسی حرف بزند. آن قدر پای راديو و تلويزيون فارسی می نشيند، تا بتواند بتدریج فارسی ياد بگيرند! يعنی انقلاب، زبان را منتشر کرد.

امروز به برکت انقلاب در نقاطی از دنيا، زبان فارسی به عنوان زبان دوم دانشگاهی يا به عنوان زبان رشته ي اختصاصی، باز مورد توجه قرار گرفته است. انقلاب پیام و سخنی دارد؛ کسی که مسلمان است، پیام اسلام را از انقلاب می گيرد، کسی هم که مسلمان نيست و بالاخره پیام نو را از انقلاب می گيرد، دلش می خواهد - مثلاً - بداند که امام و پدر اين انقلاب، وقتی حرف می زد، چه می گفت که در ترجمه نمی شود فهميد؛ لذا زبان فارسی ياد می گيرند. امروز اين طور است. بهر حال، اميدواريم زبان فارسی گسترش پيدا کند. زبان فارسی زبانی است با ظرفيت و با کشش. یکی از مراکزی که بايد در آن، روي زبان و ادبيات - بخصوص با شيوه های هنری - تلاش شود، مرکز شماست؛ چون شما با نسلی کار می کنيد که آن نسل هرچه را که از شما فرا گرفت، برايش ماندگار خواهد بود. به زبان اهميت دهيد اگر امروز کودک ما فارسی را درست ياد بگيرد و بتواند لغت فارسی را در جایی که لازم دارد، استفاده و مصرف کند، اگر شاعر شد، اگر هنرمند، گوينده، برنامه ساز، يا کتاب نويس شد، شما ديگر خاطرتان جمع است؛ مثل کتاب نويس، فيلمنامه نويس، گوينده ي تلويزيون و افرادی نظير آنها که در محيط قبل ي پرورش پيدا کرده اند، نخواهد بود. يعنی شما در حرکت خودتان در کانون، می توانيد آن دو مقصود و دو وظيفه ای را که در باب ادبيات هست، هر دو را با هم تأمين کنيد؛ هم ادبيات را پيش ببريد، هم آن را در قشرهای گوناگون - که قشر مخاطب شما کودک است - درست صرف کنيد. بنابراین به زبان و ادبيات، بايد خیلی اهميت داده شود.

يك جمله ي کوتاه هم درباره ي نقش هنر عرض کنم. البته شما خودتان هنرمنديد و مناسبتی ندارد که من با شما در اين زمينه چيزی بگويم - همه ي شما بهتر از من می دانيد - ليکن عزيزان من! زبان هنر زبانی است که هيچ چيزی جایگزین آن نيست. حتی در نوشته ها هم بايستی هنر به کار برد. حتی در فرهنگ کلامی هم هنر است که اثر می گذارد! يك عبارت را شما می توانيد دو نوع بيان کنيد: هنرمندانه و غير هنرمندانه. اگر هنرمندانه بيان کرديد، اثر می گذارد ولی همان عبارت اگر غيرهنرمندانه ادا شد، اثر نخواهد گذاشت! هنر اين گونه است؛ هيچ چيز جای هنر را نمی گيرد.

امروز فرهنگ استعماری در سطح جهان - فرهنگ متجاوزانه تعبير کنيم - که می خواهد همه ي دنيا را تسخير کند - البته اين فرهنگ، مقوله ي مرکبی است، مقوله ي بسیطی نيست - بيشتريين و رونده ترين وسيله ي مورد استفاده و



مرکب سیرش، هنر است. فیلم می‌سازند، نمایشنامه، اثر هنری و رمان درست می‌کنند و می‌فرستند! ما چرا نقش هنر را در کارهای معمولی زندگی خودمان، این قدر دست کم می‌گیریم؟! الان همین کارهای هنری که آقای چینی‌فروشان اشاره فرمودند و من هم بعضی از آنها را دیده‌ام، کاملاً حاکی از هوشمندی است. ظاهراً یکی دو تا از آنها هم از تلویزیون پخش شد که خیلی هوشمندانه و خوب تهیه شده بود. این‌گونه کارها را هرچه می‌توانید باید تکثیر کنید. هنر، تا آن‌نهایی‌ترین لایه‌های ذهن انسان نفوذ می‌کند و ماندگار و سازنده است. هرچه می‌توانید از هنر خوب، هنر فاخر - نه آبکی و پیش پا افتاده - استفاده کنید.

البته شنیدم که شما قصه‌گویی دارید. قصه‌گویی، هنر بسیار خوبی است. قصه‌های خوب، سازنده‌ی شخصیت کودک است. همان قصه‌های قدیمی را که ما از مادر خودمان، از مادر بزرگ و یا از پیرزن دیگری در کودکی شنیده‌ایم، امروز که مرور می‌کنیم، می‌بینیم در آنها چقدر حکمت وجود دارد! انسان، بعضی از خصال و تفکرات خودش را که ریشه‌یابی می‌کند، به این قصه‌ها می‌رسد. قصه مقوله‌ی خیلی مهمی است؛ منتها قصه‌های خوب ایمان اولین چیز برای تربیت کودک

سعی کنید در این قصه‌گویی و در این کار هنری، اولین چیزی را که در کودک ایجاد می‌کنید، ایمان باشد. هیچ چیز، معادل ایمان نیست. شما از این بچه، هرچه بخواهید بسازید، باید در او ایمان به وجود آورید. بدترین ضربه‌ای که امپراتوری خبری و هنری زد، این بود که شبکه‌ی عظیم فساد در دنیا را در این سالهای متمادی راه انداخت - که متأسفانه در دوره‌ی پهلوی، پرش ما را هم گرفت - هرهری مذهبی و بی‌ایمانی را رواج داد که انسان در دل و جان خودش، به هیچ ستونی متکی نباشد! سعی کنید بچه‌ها را با ایمان کنید؛ ایمان به خدا، ایمان به حقیقت مطلق و ایمان به اسلام. اگر این بچه‌ها با ایمان پرورش پیدا کردند و شما توانستید بذر ایمان را در دلشان بکارید، در آینده می‌شود از آنها هر شخصیت عظیمی ساخت و برای هر کاری مناسبند.

اگر این عنصر را در آنها نداشته باشیم، برای هیچ کاری مناسب نیستند؛ هرچه بشوند، نامطمئنند. سیاستمدار شوند، نامطمئنند، تاجر شوند، کارگر شوند، نویسنده یا هنرمند شوند، نامطمئنند. سعی کنید ایمان را در بچه‌ها تقویت کنید. این اولین نقطه است.

البته آن وقت می‌توان بر محور ایمان، تعصب و جمود و امثال آن را پروراند و تنید؛ می‌توان صفات عالی، آزاداندیشی، شجاعت، بزرگواری و سماحت را پروراند و تنید. آنچه را که فکر می‌کنید برای این بچه و برای شخصیت او لازم است، بر محور ایمان بتنید. ان شاءالله خداوند شما را توفیق دهد. البته ما همین‌طور می‌گوییم بکنید، ولی می‌دانم که در عمل، خیلی دشوار است، خیلی خون دل دارد، خیلی زحمت دارد. قصد من این نیست که از زحمات و دشواریهای این کار صرف نظر کرده باشم؛ لیکن می‌خواهم عرض کنم که با همت بلند، ان شاءالله همه‌ی دشواریها برطرف خواهد شد و خداوند به شما توفیق خواهد داد. چون در راه خداست و کار بزرگ است، ان شاءالله موفق خواهید شد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

123) ناحیه‌ای در مغرب خلیج فارس و مشرق شبه جزیره‌ی عربستان